



چکه های چلچله!

گزارش پانزدهمین نشست نقد مخاطبان

در پانزدهمین نشست نقد مخاطبان، دانش آموزان حاضر در نشست، به بررسی و نقد کتاب «سفرنامه بوی گل»، نوشته پدارام پاک آیین پرداختند. این نشست، یک شنبه ۱۳/۳/۸۳، با حضور منتقد مهمان، حسین شیخ الاسلامی و تعداد زیادی از دانش آموزان مدارس تهران برگزار شد.

است، در خدمت دوستان هستیم. **نوروزی:** متشکر از آقای پاک آیین. ایشان کار دیگری هم دارند. درباره ادبیات کودکان که کتابی است از مجموعه چهره‌های ادبیات کودک و نوجوان، مربوط به آقای مصطفی رحماندوست. آقای پاک آیین، به همراه آقای کاشفی خوانساری که مسئول کلی آن طرح بودند، آن کتاب را نوشتند و توسط نشر روزگار در سال ۸۰ یا ۷۹ منتشر شد. از کارهای دیگرشان هم که بنده اطلاع دارم، مقالاتی بوده که عرض کردم حالا یا در کتاب ماه یا احياناً جاهای دیگر در مورد ادبیات کودک منتشر کردند. حتماً در ادامه جلسه، باز هم ایشان صحبت خواهند کرد.

آقای پاک آیین، روال جلسات ما این طوری است که معمولاً یک هفته، ده روز یا گاهی دو هفته پیش از تشکیل جلسه، تعدادی کتاب که قرار است

حسین نوروزی: با سلام و خوشامد خدمت دوستان. من ترجیح می‌دهم معرفی آقای پاک آیین را به خودشان واگذار کنم. آقای پاک آیین خوش آمدید. در خدمت شما هستیم. بفرمایید.

پدارام پاک آیین: من متولد سال ۵۶ هستم. کار شعر را از دوره نوجوانی شروع کرده‌ام. اولین شعرهایم در مجلات سروش و روزنامه اطلاعات چاپ شد. کار روزنامه‌نگاری را هم از سروش و روزنامه همشهری شروع کردم. سفرنامه بوی گل، تنها مجموعه شعری است که از من منتشر شده برای نوجوانان و توسط کانون پرورش فکری. بیشتر شعرهایم مربوط به دوره نوجوانی من است و در واقع، الان با سال‌های سرودن این شعرها، خیلی فاصله داریم. این شعرها تاریخ‌شان مربوط به مثلاً ده - دوازده سال پیش است. رشته تحصیلی‌ام حقوق است. اگر توضیح بیشتری لازم





**در شعرهای تان باورهای مذهبی موج می‌زد؛
مخصوصاً در «دلواپسی»، «شانه‌هایی که لرزید آن روز»،
«درس ریاضی»، «انتظار باران»، «بوی درختان سیب
و «سفرنامه بوی گل» در همه این‌ها یک جوری باورهای مذهبی
موج می‌زد و این نشانه‌ای از احساس خود شاعر است**

نقد و بررسی شود، ارسال می‌کنیم برای دانش‌آموزان. دوستان به ترتیب صحبت‌های‌شان را در مورد کتاب می‌گویند و بعد شما به آن بخش‌هایی که فکر می‌کنید باید پاسخ بدهید یا در موردش صحبتی دارید یا دوستان می‌خواهند که صحبتی داشته باشید، در انتهای جلسه پاسخ می‌دهید. امروز آقای حسین شیخ الاسلامی هم به عنوان منتقد مهمان، از مجموعه منتقدان کتاب ماه حضور دارند که در بخش دوم نشست، ایشان هم صحبت خواهند کرد. من کم‌تر صحبت می‌کنم و صحبت‌های دوستان را می‌شنویم. بفرمایید.

فهیمة پورمند: به نام خدا. سلام عرض می‌کنم خدمت همه دوستان و شاعر محترم. در شعر «شانه‌هایی که لرزید آن روز»، به نظر من یک «ها» از «باد، گل بوته را تکان داد»، حذف شده در شعرهای تان باورهای مذهبی موج می‌زد؛ مخصوصاً در «دلواپسی»، «شانه‌هایی که لرزید آن روز»، «درس ریاضی»، «انتظار باران»، «بوی درختان سیب» و «سفرنامه بوی گل» در همه این‌ها یک جوری باورهای مذهبی موج می‌زد و این نشانه‌ای از احساس خود شاعر است. خیلی خوب به این باورها پرداخته بودید. شعرهای تان اکثراً موضوعاتش نو و ناب بود؛ به جز شعر «یک دریاچه» که در مورد کتاب بود و به نظر من خیلی کلیشه‌ای بود. آدم یاد «من یار مهربانم/ دانا و خوش بیانم» می‌افتاد. آهنگین‌ترین شعرتان هم شعر «سفرنامه بوی گل» بود و بهترین شعرهای تان «اولین کسی که شعر گفت» و «چند چکه چهچه». نام‌گذاری شعر «دلواپسی» تان هم به نظر من خیلی خوب بود. به نظر من شعر دلواپسی را اگر هر شاعر دیگری می‌گفت، به احتمال خیلی زیاد، اسم شعر را می‌گذاشتند انتظار. ولی شما با انتخاب اسم این شعر، موضوع شعر را برای ما مشخص نکردید. اسمش را مثلاً می‌گذاشتید «انتظار»، برای خواننده پیش زمینه ذهنی فراهم می‌شد که این شعر در مورد حضرت مهدی (عج) است. آن شعرهایی که در قالب نو و نیمایی گفته بودید، خیلی عالی بود؛ چون کمتر در این قالب برای نوجوانان شعر می‌گویند. در مجموع، به نظر من خوب بود.

خادم: با عرض خسته نباشید به شما و همه بچه‌هایی که آمده‌اند این جا. خیلی ممنون از مجموعه شعر قشنگ‌تان. خیلی جالب بود. البته شاید زیاد گم نباشد که چرا اسم کتاب را گذاشتید «سفرنامه بوی گل»، اما من می‌خواهم دلیل خودتان را بدانم. چرا «سفرنامه بوی گل» را انتخاب کردید؟ شعرهای جالب و قالبش قشنگ بود. گاهی وزن هم داشت. موضوع‌هایش هم قشنگ بود بچه‌ها می‌توانند بهره ببرند. من که

عزیز و دوست داشتنی باشد. در ضمن، حس کردم یک نفر که عزیزش را از دست داده، وقتی این شعر را می‌خواند، کاملاً می‌تواند با آن هم حسی برقرار کند. بعد که «به یاد امام» را دیدم، حس‌های متفاوتی به من دست داد. به هر حال، مصرعی در شعر «شانه‌هایی که لرزید آن روز» دارید که می‌گوید: «صبح خاکستر آسمان شد.» راستش را بخواهید، من نتوانستم درست متوجه این مصرع شوم. هر چه سعی کردم، به نتیجه‌ای نرسیدم.

از این شعر بگذریم و برسیم به یک مطلب دیگر. من به درس ریاضی خیلی علاقه‌مندم. شعر «درس ریاضی» شما را که خواندم، بر سر دو راهی قرار گرفتم. شما ریاضی را دوست دارید یا از ریاضی بدتان می‌آید؟ اصلاً منظورتان از این شعر چه بود؟

راضی هستم. ممنون. عطیه صباحیان: به نام خدا. سلام به همه دوستان. آقای پاک آیین و آقای نوروزی خسته نباشید. یک خسته نباشید ویژه هم به آقای پاک آیین می‌گویم به خاطر زحمتی که کشیدید برای این مجموعه شعر. چون می‌دانم آدمی که در نوجوانی اش شعر می‌گوید و بعد وقتی به سنی می‌رسد و دوباره برمی‌گردد و آن شعرها را می‌خواند و به خودش این جرأت را می‌دهد که آن شعرها را در یک کتاب چاپ بکند و بدهد به دست همسن و سال‌های آن موقع خودش، خیلی آدم پر دل و جرأت و شجاعی است.

من دو تا سؤال داشتم، یکی راجع به شعر «شانه‌هایی که لرزید آن روز». اول بگویم که اولین باری که این شعر را می‌خواندم به یاد امام افتادم و این‌ها یک نفر واقعاً چه قدر می‌تواند

شاید در آن منظور خاصی نهفته بود که من نتوانستم به آن منظور خاص برسم. به هر حال، از شما و کتاب خوبتان ممنونم و گمان می‌کنم شما هم در زمره همان آدم‌هایی هستید که بخشی از حقیقت زندگی، خود به خود به وجودتان رسیده و بر زبان‌تان جاری شده است.

ریحانه عظیمی: با عرض سلام خدمت آقای پاک آیین و آقای نوروزی. معمولاً افرادی که در حیطه ادبیات کودک و نوجوان کار می‌کنند، برمی‌گردند به زمان گذشته خودشان یا می‌روند تحقیق می‌کنند تا ویژگی‌های این محدوده سنی را بهتر بشناسند. با این حال، وقتی شعرهایشان را می‌خوانیم، احساس می‌کنیم که آن‌ها از ما دورند. در واقع، احساس خود شاعر را درک نمی‌کنیم، ولی شما این طوری نبودید. من می‌خواستم اول یک عالمه به شما تبریک بگویم که احساس‌تان در جای‌جای شعرتان حس می‌شد. شاید دلیلش این بوده که خودتان این شعرها را در آغاز جوانی گفتید. من فکر نمی‌کنم که هیچ فرد بزرگسالی بتواند واقعاً آن چیزی را که در ذهن و ضمیر یک کودک و نوجوان می‌گذرد، دقیقاً درک کند. در حالی که این کتاب شما واقعاً یک سفرنامه بود. انگار که شما به جایی سفر کرده و حاصلش را نوشته بودید. جایی انگار پشت سرمان که به آن توجه نکرده‌ایم، ولی خیلی نزدیک است. یک دور که می‌زدیم، می‌توانستیم پیدا کنیم و شما دست ما را گرفتید و دور زدید.

از ویژگی‌های زیبایی زبان، فوق‌العاده استفاده کرده‌اید. معمولاً شاعرها و نویسندگان از این ویژگی استفاده می‌کنند، اما شما واقعاً عالی این کار را کرده‌اید. به شما تبریک می‌گویم. من از فضا سازی خیلی خوشم می‌آید و خوشحالم که بیشتر شعرهای شما، اولش با فضا سازی شروع شده بود. شعر «بیشه تقسیم بر گل»، واقعاً مرا یاد سهراب سپهری انداخت. اصلاً احساس می‌کردم که شاعرش سهراب است. شعر «وقتی ستاره نیست»، خیلی مجهول بود. اصلاً نمی‌دانستم برای چه کسی است. «انتظار باران» هم غم و اندوهش در تک تک کلمه‌ها حس می‌شد. خسته نباشید.

نوروزی: متشکر. چون صحبت به فضا رسید، می‌دانم آخرش به تصویر ختم می‌شود! می‌خواهم بگویم که این دفعه، واقعاً می‌خواستیم آقای همتی (تصویرگر کتاب سفرنامه بوی گل) را دعوت کنیم، اما چون یکی از بستگان نزدیک‌شان هفته گذشته فوت کرده بود، نمی‌توانستند بیایند. **معصومی:** به نام خدا. سلام عرض می‌کنم خدمت همه دوستان. اولین موضوعی که به نظرم رسیده این بود که شما توانسته بودید اهداف اصلی

شعرتان را با یک سری تشبیهات زیبا و مفاهیمی بالاتر از آن چیزی که ما تا حالا دیده بودیم، بیان کنید. بیشترین ارتباطی هم که توانستم برقرار کنم، با شعر «درخت سیب سرخ» و «سفرنامه بوی گل» بود. فکر کنم تصویرگری این کتاب، زیاد جالب نبود.

فاطمه فروزان: به نام خدا. در کل، مجموعه شعر خوبی بود. اسمش هم به نظر من خیلی جالب بود. البته، شعرهای‌تان زیاد با آدم رابطه برقرار نمی‌کرد و یک جور می‌بهم بود. هر شعری می‌خواندم، انگار در آن غرق می‌شدم، ولی این شعر اصلاً آن طور نبود.

از شعر «سفرنامه بوی گل» و «مثل یک دریچه» هم خوشم آمد. خیلی ممنون. **زهرا شجاعی:** از شعر «بیشه تقسیم بر گل» و «درس تاریخ» خیلی خوشم آمد. در شعر اول‌تان هم ظرافت و زیبایی خیلی زیادی بود، اما ای‌کاش شاخ و برگش بیشتر و طولانی‌تر بود. کلاً در مورد همه شعرهای‌تان تا می‌آمدی با شعر ارتباط برقرار کنی و از محیط خودت دور شوی و بروی در شعر، سریع تمام می‌شد. ممنون.

زهرا لبافی: به نام خدا. خسته نباشید به شاعر گرامی می‌گویم و تشکر می‌کنم از ایشان. از کتاب خیلی خوشم آمد و از بند اول شعر «وقتی ستاره نیست»، خیلی خیلی لذت بردم. به مسائل واضح، ولی ساده و زیبا اشاره کرده بود. تصاویر کتاب، باز هم متأسفانه گویا نیست. تصویرگر حضور ندارند و نمی‌شود پشت سرشان گفت. شعر «مثل یک دریچه» زیباست. مثلاً می‌گوید: «با سکوت خود مرا باز هم صدا بزن» که بسیار زیباست، ولی آخرش به کتاب ختم می‌شود که خیلی این مسئله در ادبیات ما تکرار شده. شعر «درس تاریخ» به نظر من جالب بود، اما اگر نام این شعر را فقط «تاریخ» می‌گذاشتید، جالب‌تر بود. این طوری به درس و مدرسه خیلی نزدیک می‌شود و شاید آن مفهوم طبیعی شعر را نرساند. باز هم متشکرم.

امیر مرتضوی: به نام خدا. کتاب خیلی جالبی بود. من از شعرهای «سفرنامه بوی گل» و «درس تاریخ» خیلی خوشم آمد. تصویر روی جلد هم به نظر من قشنگ بود. سوال این است که چرا اسم کتاب‌تان را «سفرنامه بوی گل» انتخاب کردید؟ **نوروزی:** در مورد خود شعرها هیچ صحبتی ندارید؟ مثلاً شعر خاصی.

مرتضوی: جالب بود. **مجید توسلی:** به نام خدا. کتاب خوبی بود. شعرهایش قشنگ، واضح و آشکار بود. همه چیز قشنگ، مثل زندگی روزمره انسان بود. من از دو تا شعر «درس ریاضی» و «سفرنامه بوی گل» خیلی خوشم آمد و می‌خواستم ببینم که چرا

اسمش را «سفرنامه بوی گل» گذاشته‌اند؟ **نوروزی:** در مورد شعرهایی که گفتید خوش‌تان آمده، چیز خاصی به نظرتان نیامده؟ یعنی مثلاً چیزی که در این شعرها بوده باشد و در شعرهای دیگر نبوده باشد؟ **توسلی:** به واقعیت نزدیک‌تر بود.

وحید ذوالفقاری: بسم الله الرحمن الرحیم. شعرهای خوبی بود. می‌شود گفت پرمعنی بود. من از شعرهای «چند چکه چهچه» و «خودکار آبی» خوشم آمد. مفهوم را رساتر می‌رسانند. شعر «وقتی که شانه‌ها لرزید»، به نظرم زیاد جالب نبود. یک مسئله دیگر هم بود. شاید اشکال از شما نباشد و از لیتوگرافی باشد که صفحه‌ها را شماره نرده بود و تصویرهایش هم زیاد واضح نبود. متأسفانه تصویرگر نمی‌آید. ما که از اول در این جلسات بوده‌ایم، تا حالا تصویرگر ندیده‌ایم.

نوروزی: من خودم تصویرهایش را دوست دارم. آقای همتی فکر می‌کنم این صدمین کارش باشد؛ اگر اشتباه نکرده باشم. این خیلی سلیقه‌ای است دیگر. من به شخصه خیلی کارهایش را دوست دارم و از او دفاع می‌کنم؛ چون خودش این جا نیست و چون خیلی حرفه‌ای است.

نوری: به نام خدا. با سلام خدمت حضار گرامی و شاعر بزرگوار. این کتاب و اشعار این کتاب، لبریز از معنا و مفهوم بود و برتری‌ای که نسبت به شعرهای نوعی دیگر داشت، این بود که معنی و مفهوم و هم‌چنین منظور و مقصود شاعر در این اشعار، واضح و روشن است که فکر می‌کنم دلیلش این باشد که شاعر، در نوجوانی این اشعار را سروده‌اند. هم‌چنین، من از دو شعر در این کتاب بسیار لذت بردم و خیلی قشنگ بود: یکی «شانه‌هایی که لرزید آن روز» و دیگری «مثل یک دریچه» دو انتقاد هم می‌شود از این کتاب کرد. یکی این که تصویرگری جالبی نداشت و دوم این که شماره صفحه نداشت.

نوروزی: من باز هم این توضیح را بدهم که بودن یا نبودن شماره صفحه در یک کتاب، مربوط به ناشر می‌شود. این نه مشکل تصویرگر است و نه در واقع مشکل مؤلف. ناشر به هر دلیلی، شاید نخواسته این کار را بکند. باز هم ممنون.

یکی از حاضران: با سلام خدمت آقای پاک آیین و حضار گرامی. من در وهله اول، می‌خواستم بگویم که این کتاب، خیلی کتاب خوبی بود نسبت به کتاب‌های شعر دیگر که برای کودک و نوجوان چاپ شده و شعرهایی که به نظر من برتری داشت نسبت به شعرهای دیگر «سفرنامه بوی گل» بود، «درس ریاضی»، «اولین کسی که شعر گفت» و «مثل یک دریچه» که در این‌ها ریتم، آهنگ و لغاتی که استفاده شده بود، خیلی پرمعنا و مفهوم بود. تصویرگری «درس

ریاضی» هم خیلی زیبا بود. البته، شعرهای دیگر هم خوب بود، اما این شعرهایی که من از آن‌ها خوشم آمد، نسبت به دیگر شعرها برتری زیادی داشت.

شهرابی: به نام خدا. کتاب خوبی بود و شعرهای قشنگی هم داشت؛ مخصوصاً شعر «خودکار آبی» و «شانه‌هایی که لرزید آن روز» تشکر می‌کنم.

فراهانی: به نام خدا. باید بگویم که اسم کتاب‌تان خیلی قشنگ و بیانگر همه شعرهایی بود که در این کتاب هست. فراگیر بود. تصویر روی جلد هم خیلی قشنگ بود. البته درباره تصاویر داخل کتاب، چیزی نمی‌توانم بگویم. شعرهایش هم خیلی قشنگ بود نسبت به بقیه کتاب شعرهایی که تا حالا در این جا به ما داده‌اند، این کتاب خیلی جالب‌تر بود و خیلی راحت‌تر رابطه برقرار می‌کرد. قشنگ‌ترین مصراعش هم این بود که «رنگ احساس، آبی».

مینا موسیوند: به نام خدا. قبل از هر چیز می‌خواستم تشکر کنم از شما به خاطر صمیمیتی که شعرهای‌تان داشتند. واقعاً راحت می‌شد مفهوم شعر را فهمید. در مورد شعر «چند چکه چهچه» باید بگویم که در این شعر، قدرت بیان ارتباطی که بین اجزای طبیعت وجود دارد، خیلی جالب بود و شعر «مثل یک دریاچه» هم حالا خلاف نظر بعضی از دوستان که گفتند کلیشه‌ای است، به نظر من یکی از بهترین شعرهایی بود که در مورد توصیف کتاب خواندم. شعر «بوی درختان سیب» هم از این نظر جالب بود که به نوع ظریف و خیلی هنرمندانه‌ای نظر ما را به سوی خداوند جلب کرده بود و آخرین نکته هم در مورد شعر «بیشه تقسیم برگل» است که من یک سؤال در مورد آن دارم. در جایی از این شعر گفته‌اید: «بیشه تقسیم برگل / باغ منه‌ای دیوار». من هر چه فکر کردم، مفهوم این دو مصرع را نفهمیدم. می‌خواستم در مورد این توضیح بدهید. متشکر.

یکی از دانش‌آموزان: سلام و خسته نباشید می‌گویم. شعرتان خیلی قشنگ بود. خیلی خوب توانسته بود رابطه برقرار کند. به نظر من تصاویر هم خیلی مناسب و پرمعنا بود برای شعرها. از شعر «مثل یک دریاچه» و «بوی درختان سیب» هم خیلی خوشم آمد. متشکر

مهسا فرد: از طرف مجله پندار آمده‌ام. ضعف‌ها و خوبی‌های این کتاب را با هم می‌گویم که بد نباشد. در مصرعی از شعر «وقتی که ستاره نیست» می‌گویید «انگار قد یک سرسوزن...» که به نظر من این شبیه نثر است و شعر نیست. اگر این را حذف می‌کردید، به نظر من بهتر بود. در ضمن، اگر پایین هر شعری تاریخ داشت، خوب بود. درحالی که فقط پای دو - سه تا شعر تاریخ



من از شعرهای

«چند چکه چهچه»

و «خودکار آبی» خوشم آمد.

مفهوم را رساتر می‌رساندند.

شعر «وقتی که شانه‌ها لرزید»،

به نظرم زیاد جالب نبود

هر شعر از سه چیز تشکیل شده که مهم‌ترینش زبان است.

زبان به اصطلاح ظرف شعر است. زبان تابلوی شعر است.

زبان ابزار شعر است. بنابراین، هر موقع خواستید ببینید یک شعر خوب است

باید یا ضعیف است یا قوی، اول از همه به زبان آن دقت کنید.

زبان در کار آقای پاک آیین چه طوری است

داشت. دیگر این که شعر «بیشه تقسیم برگل» هم خیلی قشنگ بود و من یاد فرهاد، شهیار قنبری افتادم. در «چند چکه چهچه» مصرع «شانه‌های مورچه بوی دانه می‌دهد»، خیلی قشنگ بود و خیلی خوشم آمد. شعر «خودکار آبی» هم خیلی برایم جالب بود که در مصرع اول آن می‌گویید «عمر خودکار من چند شعر است».

به نظر من اوج شعر همین جمله بود. برای من این خیلی جالب بود که اولین جمله‌اش این طوری بود. یک اشکال کلی که در این کتاب به چشم می‌خورد، این بود که خیلی از مصراع‌ها حالت نثرگونه داشت و می‌توانستیم خیلی راحت یک سری چیزها را عوض کنیم تا بشود شعر.

فانزه آرام: به نام خدا. در کل کتاب خوبی بود. من بیشتر از شعر «درس تاریخ» و «مثل یک

دریاچه» خوشم آمد. شعر «وقتی ستاره نیست» مفهومی را خوب نمی‌توانست برساند. من نفهمیدم.

اعظم مرادی: به نام خدا. در کل کتاب خیلی خوب و جالبی بود. شعرهایش هم خیلی زیبا بود. بهترین شعرهایش از نظر من «اولین کسی که شعر گفت» و «سفرنامه بوی گل» بود.

همین طور که دوستان هم گفتند، می‌خواستم بگویم که چرا برای عنوان این کتاب، اسم این شعرتان را انتخاب کردید؟ البته تصاویر کتاب، زیاد جالب نبود.

فهمیه نعیمی: شعر «درس ریاضی» برای من یک جوری مبهم بود. هر دفعه می‌خواندم، اصلاً نمی‌فهمیدم. به شعرهای قبلی هم اصلاً ربطی نداشت. در کل کتاب خوبی بود.

هنرپرور: من معلم هستم و برای اولین بار به این جا آمده‌ام. الان که کتاب را باز کردم و برای اولین بار بعضی شعرها را خواندم، دیدم که «خودکار آبی» را خیلی قشنگ توصیف کرده‌اید. «درس ریاضی» هم همین طور. به نظر من نقاشی‌های کتاب، بسیار زیبا و گیراست. فقط یک بار باید عمیق دیده شود. بسیار تشکر می‌کنم. امیدوارم موفق باشید.

نوروزی: ممنون و متشکر از خانم هنرپرور و دبیران محترمی که تشریف آورده‌اند. دوستانی که صحبت کرده‌اند، اگر باز هم نکته خاصی به ذهن‌شان رسیده، می‌توانند بگویند.

فهیمه پورمند: در مورد شعر «درس ریاضی» که یک ایهام خیلی قشنگ در کل شعر موج می‌زند، نمی‌دانم چرا بچه‌ها متوجه نشده‌اند یا متوجه شده‌اند، اما درکش برای‌شان سخت بوده؟ به نظرم بحث شاعر، در مورد اعداد و ارقام نبود در این شعر. تا آن جا که من درک کردم، به نظرم یک سری آدم‌ها بودند که یک مقصد بی‌نهایت دارند و همه این اعداد، آدم‌هایی هستند که می‌خواهند با همدیگر راه بی‌نهایت را طی کنند و برسند به مقصد نهایت خودشان که همان خداست. ممنون.

عظیمی: صحبت خاصی ندارم و فقط می‌خواستم به دوستان بگویم که من پنج، شش جلسه است که می‌آیم و هر دفعه هم جزو کسانی هستم که به تصویرگر بیچاره حمله می‌کنم! حتی دفعه قبل، آقای نوروزی هم اشاره کردند که انگار ما فقط منتظر بودیم که آقای نامور بیایند تا بلند شویم و بزنی‌شان! ولی درباره تصویرهای آقای همتی، باید بگویم که کارشان واقعاً شاهکار است. **نوروزی:** از همه دوستان ممنون و متشکر. حالا می‌رسیم به بخش دوم جلسه‌مان که صحبت‌های منتقد مهمان است. آقای حسین شیخ‌الاسلامی، از جمله دوستانی هستند که از شماره ۱۳ یا ۱۴ کتاب ماه، با این نشریه همکاری داشته‌اند و هم اکنون جزو اعضای هیأت تحریریه ما هستند. ایشان ادبیات فارسی خوانده‌اند، اما در حیطه‌های مختلف فعالیت می‌کنند به ایشان خوش آمد می‌گوییم و صحبت‌های‌شان را می‌شنویم. بفرمایید.

شیخ‌الاسلامی: من اول سلام می‌کنم خدمت آقای پاک آیین و همه دوستان. خیلی هم خوشحالم که فرصتی دست داد که به این جا بیایم و در خدمت شما باشم. از همان جلسه اول که آقای نوروزی و مسئولین مجله، گفتند چنین طرحی دارند، من دوست داشتم که در این جلسات باشم. خوشبختانه، بالاخره چنین چیزی میسر شد. من همسین همین دوستانی که الان این جا هستند، بودم که همکاری‌ام را با این مجله شروع

کردم.

ما منتقدان هم شعر می‌خوانیم و کیف می‌کنیم و شاید فرقی فقط این باشد که بلد هستیم حرف‌های‌مان را بنویسیم؛ وگرنه هیچ ویژگی خاصی نداریم.

راجع به این کتاب هم من اول می‌خواهم بگویم که هر کسی از من بپرسد این کتاب چه طوری است؟ می‌گویم کتاب خیلی خوبی است و به همه کسانی که دنبال کتاب شعر خوب بگردند، قطعاً خواندن این کار را پیشنهاد می‌کنم، اما چرا؟ از همان موقعی که آقای نوروزی به من گفت که به این جلسه بیا، در واقع می‌خواستم جواب این سؤال را برای خودم هم پیدا کنم که چرا این کتاب، کتاب خوبی است و چرا آدم از خواندنش لذت می‌برد؟ چند دلیل پیدا کردم که آن‌ها را یکی یکی می‌گویم و بعد هم مرخص می‌شوم. قبلاً هم بگویم که خیلی خوشحال شدم که دوستان نظر می‌دادند و نظرهای خوب هم می‌دادند. دو، سه سال پیش که ما همسین شما بودیم، هیچ کس از این نظرها نمی‌داد. اصلاً هیچ کس کتاب نمی‌خواند که از این نظرها بدهد.

نوروزی: آقای شیخ‌الاسلامی متولد سال ۶۱ هستند.

شیخ‌الاسلامی: من که به قول آقای نوروزی، عضو تحریریه‌ام و نماینده دوستان دیگر، حداقلش این است که هر ماه، هفت - هشت تا کتاب می‌خوانم که از این هفت - هشت تا، چهار تا آن شعر است. اما چرا این کتاب، به نظرم کتاب خوبی آمد؟

و چرا باید قدر این کتاب را دانست؟ به نظر من اول برای این است که در این بازار آشفته شعر (ما نمی‌دانم شما چه قدر با این بازار آشنا هستید)، شاید بیشتر از ده سال باشد که شعر ما دچار بحران شده و این بحران خیلی فراگیری است که تقریباً خواننده‌های شعر جدید و تولید شعر در ایران را جداً با مشکل رو به رو کرده و طبیعتاً وقتی شعر بزرگسال ما این طوری است، وضع شعر کودک از این هم بدتر خواهد بود. این کتاب، کتابی است که حداقل در این بازار، راه خودش را می‌رود و از کسی و چیزی تأثیر نمی‌گیرد. ضمن این که خودش هم می‌تواند خودش را توجیه کند. می‌تواند مخاطبش را هم جذب کند.

متأسفانه در شعر ما بعد از دهه هفتاد مشکل بزرگی که به وجود آمد، این بود که شاعر برای خودش که شعر نمی‌گفت هیچ، برای کسی هم شعر نمی‌گفت. بیشتر برای اثبات خودش شعر می‌گفت. در حوزه ادبیات کودک، وضع از این هم بدتر بود؛ یعنی یک عده شاعران قدیمی برای این که بگویند هنوز هستند و فعالند، شعر می‌گفتند این جور می‌خواستند خودشان را اثبات کنند.

یک عده از شاعران جدیدی هم که کار کودک و نوجوان می‌کردند و می‌کنند، برای این شعر می‌گویند که خودشان را مطرح کنند. برای این که بگویند ما هم هستیم و می‌توانیم. کار نو کردن و کار جدید کردن، به این معنا بود که طرف کار عجیب و غریبی بکند که مثلاً با ایده‌های جدید سال ۲۰۰۰ و قرن بیست و یکم بخواند. خصوصاً پس از این که کارهای شل سیلور استاین و امثالش درآمد. حُب، آنها بدون شک خیلی کارهای خوبی هستند، ولی متأسفانه مقلدان ایرانی‌اش، نتوانستند کار قابل توجهی ارائه بدهند. این نکته اولی است که شاید از همه نکاتی که از این به بعد می‌خواهم در مورد کار پاک آیین بگویم، مهم‌تر باشد. کسی که شعر را برای اثبات خودش نمی‌گوید. کسی که وقتی کتاب شعرش را که باز می‌کنی، احساس نمی‌کنی که دارد آدا درمی‌آورد و بازی می‌کند. این دلیل اول است. غیر از این، یک سری دلایل کلاسیک و آکادمیک هم هست که شاید اصلاً در هر شعر دیگری که شما بخوانید بخوانید، دانستن‌شان برای‌تان مفید باشد.

این که چگونه داوری کنید که یک شعر، خوب است یا نه؟ غیر از رابطه‌ای که با آن برقرار می‌کنید. مثلاً من ممکن است یک شعر خیلی ضعیف از یک آقا یا خانم بخوانم که همه هم به او فحش می‌دهند و به اصطلاح نماد ابتذال است، اما کیف کنم. این به کنار. اول باید ببینیم شعر قوی یعنی چه؟ چه چیزهایی را باید در شعر مدنظر قرار بدهید که بتوانید از نظراتان دفاع کنید و بعد ببینیم در مورد کار آقای پاک آیین، این عوامل چگونه است.

هر شعر از سه چیز تشکیل شده که مهم‌ترینش زبان است. زبان به اصطلاح ظرف شعر است. زبان تابلوی شعر است. زبان ابزار شعر است. بنابراین، هر موقع خواستید ببینید یک شعر خوب است یا بد یا ضعیف است یا قوی، اول از همه به زبان آن دقت کنید. زبان در کار آقای پاک آیین چه طوری است؟ فکر می‌کنم همه شما اذعان داشته باشید که کار آقای پاک آیین از نظر زبانی، کار خوبی است. کار پیراسته‌ای است. در آن دست انداز زبانی و لغات سنگین یا لغاتی که به بافت شعر نخورد، وجود ندارد.

پس از این نظر، شعر آقای پاک آیین نمره خوبی می‌گیرد.

خب، غیر از زبان، دیگر در شعر چه هست؟ دوستانی که رشته علوم انسانی خوانده‌اند، قطعاً با واژه ایماژ یا تصویر شعری آشنا هستند. ایماژ یک تصویر ذهنی است که از ترکیب چند کلمه به وجود می‌آید و به اصطلاح، جزو مؤلفه‌های شعر است. مثلاً فرض کنید عناصر یا مؤلفه‌های

داستان، چه چیزهایی هستند؟ شخصیت و طرح ایماژها عناصر شعر هستند. حالا ببینیم این‌ها چه جوری به وجود آمده‌اند. مثلاً همین «شانه‌های مورچه بوی دانه می‌دهد»، اگر شما بخواهید این را به نثر تبدیل کنید، نمی‌شود، ولی این هم‌نشینی کلمات، تصویری می‌سازد که کار را دلنشین و قشنگ می‌کند. ایماژهای آقای پاک آیین، قشنگ و دلنشین است. غیر از این مثالی که زدم، این قدر کارهای خوب در این کتاب هست که اگر شانس‌ی هم بازکنیم، بالاخره به موردی برخورد می‌کنیم. خیلی از تصویرهای شعری آقای پاک آیین، اصلاً نو و جدید است.

بنابراین، از این نظر هم آقای پاک آیین نمره خوبی را می‌گیرند.

عامل سومی که خیلی مهم است و یک مقدار به مفهوم برمی‌گردد و خیلی فرمی نیست، این است که آیا شاعر توانسته دید خواننده را تغییر بدهد؟ از دیدگاه یک مکتب بزرگ ادبیات، یکی از اهداف و کار شعر و هنر این است که دید انسان‌ها را عوض کند. دوستانی که ده جلسه آمده‌اند این جا، همیشه این دستگاه (میکروفون) را دیده‌اند. کار شعر این است که توجه را به گونه‌ای به این دستگاه جلب کند که به شیوه‌ای دیگر دیده شود و دیگر همان بلندگو یا میکروفون ساده معمولی نباشد. به جزء آن دقت شود؛ مثلاً به هم نشینی این کلید قرمز و این قاب طوسی.

خوشبختانه، آقای پاک آیین توانسته‌اند این کار را به خوبی انجام بدهند. در خیلی از شعرهایشان این توجه دیده می‌شود. مثلاً در شعر «درس ریاضی» یا «درس تاریخ». بهترین مثالش «خودکار آبی» است. همه ما خودکار آبی را دست‌مان می‌گیریم. خودکار چیزی است که حداقل تا پایان دانشگاه، همه کس با آن سروکار دارد. کسی که این شعر آقای پاک آیین را می‌خواند، مطمئن هستیم که بعد از آن، اولین خودکاری را که می‌بینید، احساس دیگری نسبت به آن خودکار خواهد داشت. خوب، این باز هم خیلی خوب و عالی است و یکی دیگر از عوامل موفقیت ایشان است. این سه عامل، به نظر من عوامل اصلی هستند.

اما عامل آخر هم نوآوری است که این هم بسیار اهمیت دارد.

به این معنا که شعر توانسته باشد راه جدیدی در دنیای شاعری باز کند. حال باید ببینیم آیا شعرهای آقای پاک آیین، توانسته است مسیر جدیدی فرا روی شاعران ادبیات کودک در حوزه شعر ادبیات کودک و نوجوان باز کند؟

از این نظر، به من نظر من آقای پاک آیین خیلی موفق نبوده‌اند. من راه جدیدی در کارشان ندیدم. آن ویژگی‌های متعارفی که در شعر



درباره تصویرهای آقای همتی، باید بگوییم که کارشان واقعاً شاهکار است

تصاویر کتاب، باز هم متأسفانه گویا نیست.

تصویرگر حضور ندارند و نمی‌شود پشت سرشان گفت.

شعر «مثل یک دریچه» زیباست. مثلاً می‌گوید:

«با سکوت خود مرا باز هم صدا بزنی» که بسیار زیباست،

ولی آخرش به کتاب ختم می‌شود که خیلی این مسئله

در ادبیات ما تکرار شده

به این که فرهنگ ما، ذاتاً فرهنگ شعر است، چندان مطلوب باشد. در حالی که داستان و رمان که وارداتی هم است، خیلی بیشتر خواننده می‌شود. در حالی که به نظر من، شعر خیلی بیشتر با روح نوجوان ایرانی دمساز است تا داستان، ولی متأسفانه در دنیای ادبیات کودک و نوجوان، این داستان است که حرف اول را می‌زند. متشکرم.

نوروزی: ممنون. بخش دوم نشست ما هم تمام شد. حالا ده دقیقه استراحت و پذیرایی داریم و در بخش سوم که بخش پایانی جلسه است، در خدمت آقای پاک آیین خواهیم بود.

پاک آیین: من خیلی ممنونم از این که دوستان کتاب مرا خواندند و و راجع به آن حرف زدند. آن چه برای من اهمیت بیشتری دارد، این است که این کتاب فرصتی بوده برای تأمل این

کودک باید وجود داشته باشد، در کار آقای پاک آیین هست و به همین دلیل هم کتاب خوبی است. با وجود این، کتاب تاریخ‌سازی نیست و در مورد ماندگار بودن و یا ماندگار نبودنش طبیعتاً نمی‌توانیم الان قضاوت کنیم، ولی قطعاً شاعری که این کتاب را بخواند (حالا نه مخاطب)، راه جدیدی برایش باز نمی‌شود و احساس نمی‌کند این شعری که خوانده، او را به یک افق جدید رسانده است. ای کاش آقای پاک آیین در کار شعر، در مفهوم شعر، در تکنیک‌هایی که استفاده می‌کنند، بیشتر دقت کنند، یک کم بیشتر با خودشان کلنجار برونند تا به ظرفیت‌هایی که تا حالا به آن‌ها نرسیده‌ایم، برسند. این نیاز امروز شعر کودک و نوجوان ماست. من نمی‌دانم دوستان چه قدر کتاب شعر می‌خوانند، ولی فکر نمی‌کنم معدل شعر خوانی بچه‌های ما با توجه

عزیزان دربارهٔ مقوله شعر. اصولاً شعر به عنوان نوعی از هنر، در فرهنگ ما و در فرهنگ ملت‌های جهان، اهمیت زیادی دارد و می‌دانیم که هنر، پایان معارف بشری است. جایی که دیگر علم، فلسفه و فنون دیگر، به پایان می‌رسند، هنر آغاز می‌شود و آن چیزی که کمک می‌کند به مخاطب هنر، که هنر اصیل را از هنر مبتذل و ضعیف و در حال مرگ بشناسند، نقد هنر است.

همهٔ ما با این دغدغه آشنا هستیم که الان فضای عمده‌ای از بازار نشر، به ویژه در حوزه نوجوانان، به کتاب‌های بازاری اختصاص دارد. این مثلاً مشکلی است که فقط و فقط نقد هنر از عهدهٔ رفع آن برمی‌آید. اگر نقد خوب وجود داشته باشد، کتاب‌های ضعیف و کم خون و کم انرژی، روی پیش‌خوان‌های کتاب‌فروشی باقی می‌مانند. در حوزه‌های دیگر هم مثلاً سالن‌های سینما تأثر که آثار ضعیف را نمایش می‌دهند، خالی می‌شوند و آن چه بیشتر دیده و خوانده خواهد شد، هنر راستین و اصیل خواهد بود. اگر دغدغه‌ای به نام کتاب بازاری وجود دارد شاید راه و روش رفع آن تا حد زیادی راه و روش اداری و اجرایی نباشد. شاید راهش این باشد که ما طعم هنری حقیقی و ناب را به مخاطب بچشانیم. اگر مخاطب ادبیات، مخاطب هنر، لذت ارتباط با هنر حقیقی و ناب و لذت بخش را درک کند، هرگز به سراغ آثار کم عمق و کم ارزش نخواهد رفت. خیلی خوشحالم که می‌بینم در بین دوستانی با این پشتوانهٔ فرهنگی، در این مقطع از سن شان، این نظرگاه‌های توأم با پشتوانه وجود دارد حوصله به خرج می‌دهند برای خواندن شعر و تأمل در آن. این خیلی ارزشمند است. این را هم عرض کنم که معتقدم علاوه بر خود آثار هنری، متأسفانه عمق نقد هنر و از جمله نقد شعر و ادبیات هم در روزگار ما، خیلی کم است. ما آن چه می‌خوانیم، می‌بینیم و می‌شنویم، معمولاً نقد هنر نیست. نقد هنر یعنی این که جوهر اثر هنری را ارزیابی بکنیم و براساس معیارهایی که با تکیه بر شناخت و استدلال تعریف کرده‌ایم، بگوییم چرا این اثر زیباست و چرا آن یکی نازیبا. دلایل زیبایی‌ها و نازیبایی‌های یک اثر هنری را با معیارهایی که قابل بسط نظری هستند، بیان بکنیم. این چیزی است که خیلی کم وجود دارد.

در مطبوعات، ما معمولاً شاهد نقد هنر از منظری غیر از ذات و جوهر هنر هستیم. می‌بینیم مثلاً یک اثر را از نظرگاه‌های تاریخی بررسی می‌کنند. می‌گویند فرضاً این داستان، دربارهٔ فلان دوره از تاریخ نوشته شده، اما این دوره تاریخی واجد ویژگی‌هایی که در داستان آمده، بدون آن پلی که در داستان ذکر شده، در فلان نقطهٔ جغرافیا

وجود ندارد. یا از نظر روان‌شناسی آن نوعی از شخصیت که در داستان مشاهده می‌کنیم، تناقض‌هایی دارد. مثلاً از نظر جامعه‌شناسی، جامعه‌ای که در داستان با آن روبه‌رویم، چگونه است. در حالی که کم‌تر نقدی می‌بینیم که متوجه جوهر هنر باشد و در حقیقت، خود زیبایی را محل و موضوع بحث قرار بدهد. شاید علتش این است که ما پشتوانهٔ نظری کافی برای نقد هنر نداریم. به هر حال، امروز این کافی نیست که بیاییم

اثری را بررسی بکنیم و سلیقه‌ها و پسندهای خودمان را بگوییم. و مفروضاتی را که ممکن است پایه و مبنای علمی نداشته باشد، مطرح کنیم و بعد بکشیم اثر را با آن‌ها محک بزنیم. البته اشکالی ندارد که کسی بر مبنای ذوق و سلیقه خود، راجع به اثری حرف بزند، ولی تا پشتوانهٔ لازمه را نداشته باشد، حرف‌های او نقد هنر یا لاقول نقد ناب هنر نیست. من ضمن این که از نظر نگاه‌های منتقد مجموعه تشکر می‌کنم، این را به عنوان یک مثال و مصداق می‌خواهم عرض بکنم، نه این که صرفاً پاسخی داده باشم به اظهار نظر ارزشمند ایشان. مثلاً این که گفته‌اند کتاب من، اثری تاریخ‌ساز نیست، جای بحث دارد. البته به نظر خود من هم اصلاً این مجموعه در قد و اندازهٔ یک کتاب تاریخ‌ساز نیست و شاید آثار هنری که در دنیا توانسته باشند روحیات ملت‌ها را تغییر دهند و در مسیر حرکت جوامع تحولی ایجاد کنند، تعدادشان بسیار اندک باشد و حتی با سخت‌گیری، شاید بشود گفت که اثری وجود نداشته که به تنهایی، موجب چنین تحولی شده باشد. منظور من از پشتوانهٔ نظری و علمی، این است که بتوانیم به این پرسش اصلی پاسخ بدهیم که اصلاً چرا اثر هنری باید نوآوری بکند؟ این یک سؤال می‌تواند باشد در مقوله فلسفهٔ هنر، چرا ما توقع داریم از آثار هنری که آثار نوآورانه‌ای باشند و تحول ایجاد بکنند؟

چیزی که در نقد هنر و در نقد شعر مخصوصاً این روزها مطرح می‌شود، این است که همان چیزی را عرضه کرده که تا قبل از آن هم بوده؛ مثلاً در زبان و شکل و اصطلاحاً از هنجار خارج نشده است. شکل را تغییر نداده و از فرم خارج نشده. مثلاً اگر ما قائل باشیم به پژوهش‌های نظری در نقد هنر، این جا یک سؤال می‌توانیم مطرح کنیم که آیا اصلاً وظیفهٔ هنر این است که حتماً هنجارها را از میان بردارد و با زبانی غیر از زبان مرسوم، با مردم گفت و گو بکند یا نه؟ و آیا اگر هست، در صورتی که از عهدهٔ این وظیفه برآمد، اما وظایف دیگرش مثل انگیزش هنری را که شاید اولین ویژگی ذاتی هنر باشد، کنار گذاشت، باز هم اثری هنری است؟ انگیزش هنری یعنی شما یک اثر را بخوانید، احساس کنید

که تأثیری در شما ایجاد کرده. حالا یک وقتی تأثیر حماسی است، و زمانی هم غنایی. انواع تأثیرها و تأثیرها در هنر وجود دارد و اما اگر مثلاً فرض کنید که اثری خیلی واجد این تأثیر نبود، اما هنجارهای ذهن و زبان را در نوردید، آیا حتماً اثر ارزشمندی است؟ اگر این طور است، پس اگر عباراتی را هرچند نازیبا بیان کنیم که اصلاً شباهتی به زبان روزمرهٔ ما ندارد، اثر هنری موفق‌تری ارائه کرده‌ایم؟ اگر من گریزی زدم به این بحث ظاهراً نامرتب با مجموعهٔ خودم، به این دلیل بود که می‌خواستیم بگوییم مقولهٔ نقد، مقوله‌ای بسیار جدی است.

دربارهٔ این مجموعه، باید عرض کنم که شعرهای آن در حقیقت، حاصل دوران نوجوانی من است. اما سؤالی که خیلی مطرح شد از طرف دوستان، اسم مجموعه بود که چرا «سفرنامهٔ بوی گل» است؟ می‌توانم بگویم که بوی گل که عصارهٔ زیبایی است و واجد خاصیت تأثیر و انگیزش در وجود آدمی، از ویژگی سیالیت و حرکت هم برخوردار است؛ یعنی پخش و منتشر می‌شود و این انتشار می‌تواند شبیه باشد به سفری که از شکفتن گل آغاز می‌شود و تا فضای پیرامون و مشام و جان و ذائقهٔ آدمی ادامه پیدا می‌کند. و آن جا که در ذائقهٔ آدمی کارگر افتاد و احساس آدمی را برانگیخت، این سفر به پایان می‌رسد. شاید شعر را هم بشود به این رایحه تشبیه کرد که از نقطهٔ شکفتن و تبلور خود آغاز می‌شود تا وقتی که در ذائقهٔ مخاطب تأثیر می‌گذارد. البته، می‌شود وجوه دیگری هم برای این تشبیه قائل شد. با توجه به تعبیری که در شعر «سفرنامهٔ بوی گل» به کار رفته، اصولاً گل هم سیر و سلوکی برای خودش دارد از زمان شکفتن تا چیده شدن و گرفتن عصاره‌اش و تبدیل شدنش به گلاب و سفرش از باغ به تنگ گلاب؛ سفر موجودی که همیشه در منظر است تا گلابی که در پستوی خانه به تعبیر حافظ، پرده نشین می‌شود.

یکی از دوستان در مورد مصرعی از شعر «شانه‌هایی که لرزید آن روز»، گفتند که ابهامی در مصرع «صبح خاکستر آسمان شد» وجود دارد. البته تأویل یک شعر از ناحیهٔ خود شاعر، یک جوری مثل این است که آینه‌ای بخواهد عکس خودش را ببیند، در مقام تشبیه. اما اگر بخواهم ارتباطات ارگانیک بین مثلاً این واژه‌ها را توضیح بدهم، می‌توانم بگویم خاکستر در حقیقت، پایان آتش گرفتن و سوختن و به پایان رسیدن آسمان است و این که صبح، اگرچه مظهر آغاز روز و حرکت است، سوگ امام(ره) و از دست دادن ایشان، باعث می‌شود که ما با شبی سوخته و صبحی خاکستر اندود مواجه شویم.



معمولاً افرادی که در حیطه ادبیات کودک و نوجوان کار می کنند، برمی گردند به زمان گذشته خودشان یا می روند تحقیق می کنند تا ویژگی های این محدوده سنی را بهتر بشناسند. با این حال، وقتی شعرهای شان را می خوانیم، احساس می کنیم که آن ها از ما دورند. در واقع، احساس خود شاعر را درک نمی کنیم، ولی شما این طوری نبودید

دوست عزیز دیگری درباره تعبیر «بیشه تقسیم بر گل»، «باغ منهای دیوار» سؤال کرده بودند و این تعبیر را مبهم دانسته بودند که می شود گفت منظور این بوده که بیشه در بین گل ها قسمت می شود و بهار به هر گلی، سهمی از بیشه می بخشد و دیوار را هم از باغ، منهای می کند. در واقع، دیوارها را برمی دارد و می گذارد که این باغ، پیش چشم کسانی که از مقابل آن می گذرند، آشکار شود

خاصی ندارم. ضمن این که تشکر می کنم از همه دوستانی که وقت گذاشتند و این مجموعه را قابل دانستند.

نوروزی: ممنون از آقای پاک آیین و از همه دوستانی که لطف کردند تشریف آوردند. ان شاءالله در جلسات دیگر هم در خدمت دوستان حاضر باشیم و هم چنین در خدمت آقای پاک آیین و آقای شیخ الاسلامی. هر یک شبیه در کتاب ماه، نشست هایی داریم که یکی از این نشست ها که یک شبیه آخر هر ماه باشد، نشست مخاطبان است، اما یک شبیه های دیگر هم در ساعت ۳ در این جا نشست برگزار می شود و دوستانی که علاقه مند باشند، می توانند در این نشست ها شرکت کنند. شما را به خدا می سپارم.

آشکار شود. یکی از دوستان درباره نزدیک شدن فضای شعر به فضای نثر یا ویژگی های منثور در شعرها صحبت کرده بودند. اگر مقصودشان این باشد که زبان شعرها به زبان منثور نزدیک شده، حُب من این را می پذیرم. اصلاً هر شاعری دلش می خواهد که بر مبنای طبیعت کلام با مخاطبانش ارتباط برقرار کند. احیاناً اگر که پیچیدگی ها و تکلف ها و خاصیت های جداگانه ای در زبان و بیان شاعران می بینیم، یا در حقیقت ناشی از قید و بندهایی است که در بیان یک مفهوم در شعر برای آن ها وجود داشته و یا این که این ویژگی ها در حاصل سبک و «تماشا»ی خاص آن شاعر است. در شعرهای من سعی شده که بیان، خیلی با بیان نثرگونه، تفاوتی نداشته باشد. من دیگر عرض

در مورد شعر «درس ریاضی»، دوست محترم و عزیز دیگری، پرسیدند آیا من از ریاضی بدم می آید یا خوشم می آید؟ و این شعر با کدام یک از این حس ها سروده شده؟ من البته، دوران متفاوتی را در ارتباط با درس ریاضی پشت سر گذاشته ام. در سال های اول دبیرستان، درس ریاضی ام خیلی خوب بود و تا سال دوم دبیرستان، در رشته ریاضی درس می خواندم، اما بعد از آن تغییر رشته دادم و رفتم رشته علوم انسانی. در آن مقطع، خانواده ام خیلی مخالف بودند با این تغییر رشته و اصلاً مخالف بودند با رویکرد و علاقه من به شعر و ادبیات و حتی این قضیه را ممنوع کرده بودند. به همین دلیل، من از درس ریاضی خیلی بدم آمد و یک جوهرهایی انتقام شعر را از آن می گرفتم. به من می گفتند باید ریاضی بخوانی و نباید شعر بخوانی. بعدها فهمیدم که قدری در حق این درس انتزاعی و ذهن پرور، بی انصافی به خرج دادم. ریاضیات درسی است که قطعیت و حتمیت آن، به دلیل این که مفاهیمش از چارچوب ذهن ناشی می شود و حاصل کار بست های انتزاعی ذهن است، خلاف بسیاری از معارف بشری مثل فلسفه، نتایجش کاملاً قطعی است. مثلاً در فلسفه، شما تمام فرضیاتی که در توصیف پدیده های عالم خارج مطرح می کنید، معلوم نیست که با آن ها تطبیق داشته باشد و با نفس الامر یکی باشد. شما یک سری یافته های ذهنی دارید و معلوم نیست که این یافته های ذهنی شما، عیناً در عالم خارج وجود داشته باشد. در حالی که همه عرصه علم ریاضیات، ذهن شماسست و در حقیقت، محدود بودن آن به عرصه ذهن بشر، این فایده را دارد که آدم را به تفکر انتزاعی عادت می دهد و به خاطر همین، دانشی بسیار ارزشمند است. در این شعر هم آن جایی که سخن از بی نهایت رفته و رمز و رازهایی که در نگاه اعداد است و راه درازی که اعداد طی می کنند تا به بی نهایت برسند، بی نسبت با ارتباط علم ریاضی با ذهن بشر و حرکت ذهن بشر به سمت بی نهایت نیست.

ما در عالم ریاضیات که عالم انتزاع است، خیلی از قید و بندهای دست و پاگیری را که در علوم طبیعی وجود دارد، نداریم. خودمان هستیم و ذهن مان و بی نهایتی که پیش روی ماست.

دوست عزیز دیگری درباره تعبیر «بیشه تقسیم بر گل»، «باغ منهای دیوار» سؤال کرده بودند و این تعبیر را مبهم دانسته بودند که می شود گفت منظور این بوده که بیشه در بین گل ها قسمت می شود و بهار به هر گلی، سهمی از بیشه می بخشد و دیوار را هم از باغ، منهای می کند. در واقع، دیوارها را برمی دارد و می گذارد که این باغ، پیش چشم کسانی که از مقابل آن می گذرند،